حدیث سوم

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ‌، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا: رَفَعَهُ إِلَیٰ **أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ‌: قُلْتُ لَهُ‌: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ‌: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ‌، وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ‌». قَالَ‌: قُلْتُ‌: فَالَّذِی کَانَ فِی مُعَاوِیَةَ ؟ فَقَالَ‌: «تِلْکَ النَّکْرَاءُ ، تِلْکَ الشَّیْطَنَةُ ، وَ هِیَ شَبِیهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ‌».**

تقسیم بندی حدیث سوم

**بخش اول:** عقل وسیله عبادت

**بخش دوم:** عقل‌نما

بخش اول: عقل وسیله عبادت

امام خاصیت اصلی عقل را بیان نموده است. در این روایت به جنبه وادارندگی و پویایی عقل اشاره شده است.

توضیح:

عقل مانند چراغی است که باید دید در دست چه کسی است و از آن چگونه استفاده می‌شود.

فعالیت‌های عقل بر اساس اینکه درباره چه چیزی فکر کند و درباره چه چیزی فکر نکند به سه­دسته تقسیم می‌شود:

**دسته اول:** **عقل­أسیر (کج‌اندیش**)؛ عقلی که تابع هوای نفس است و همان نکراء و شیطنت در روایت می‌باشد.

امیرالمومنینمی‌فرماید: " **كَمْ مِنْ عَقْلٍ‏ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوًى أَمِير**"؛ چه بسا عقل‌هایی که گرفتار هوا و هوس‌اند. (نهج البلاغه/ح**211**)

این عقل گرفتار مکاران می‌شود و به ابزاری در دست اهل نیرنگ و فریب تبدیل می‌گردد، که با آن به گسترش منکرات در جامعه می‌پردازند. چنین عقلی، هدف را توجیه می‌کند و چیزی جز لذت‌جویی، خور و خواب، خشم و شهوت را مهم نمی‌شمارد.

**دسته دوم: عقل­قصیر**؛ عقلی که شعاع ادراکی آن از افق ماده خارج نشده است مانند تجربه‌گراها و پوزیتیویست‌ها. این عقل، خودش را در حصار ماده و تجربه حبس نموده است. این نوع عقل، عقلی است که خود و اطرافیانش را به غفلت شدید فرو می­برد و از درک حکمت خلقت و دنیا و انسان و ... عاجزاند.

امیر المومنیندر این مورد می­فرماید: «**إِنَّمَا الدُّنْیَا مُنْتَهَی بَصَرِ الْأَعْمَی لَا یُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَیْئًا، وَالْبَصِیرُ یَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَیَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا».**

" دنیا نهایت دید انسان کوردل است که فراتر از آن را نمی‌بیند، اما انسان آگاه نگاهش از دنیا فراتر رفته و سرای جاویدان آخرت را می‌نگرد. از این رو، انسان آگاه به دنیا دل نمی‌بندد، در حالی که انسان کوردل تمام توجه و دلبستگی‌اش معطوف به دنیاست.(نهج‌البلاغه/خ **133)**

این نوع عقل فریبنده است و مانند عقل است نه عقل واقعی و حقیقی.

**دسته سوم: عقل­لبیب؛** عقلی است که از پوسته هوا و هوس عبور کرده و به عمق مسائل می‌نگرد. این عقل فرمانروای هوا و هوس است و دیدگاهش فراتر از امور مادی است. چنین عقلی راه نجات از باتلاق دنیا و مسیر سعادت را در عبادت خدا و کسب بهشت یافته است.

**«** **مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَن‏»**: عقل، عبادت خداوند را از روی شناخت کسب کرده و انجام می‌دهد.

چرا صفت "الرحمن" ذکر شده است؟ انسان در بندگی غیر خدا، سرمایه‌های شخصیتی خدادادی خود را از دست می‌دهد، اما در بندگی خداوند رحمان، سرمایه بیشتری کسب می‌کند و چیزی را از دست نمی‌دهد و مقتدرتر، قوی‌تر و عزیزتر می‌شود.

**«** **وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَان‏»**: کسب بهشت؛ زمانی که عقل اسیر هوا نباشد می‌فهمد که در این دنیا دائما در حال شکار است و می‌بایست مراقب باشد که چه گوهری را به دام می‌اندازد.

عقل می‌فهمد که امور فانی، از بین می‌رود و امور شر، وجود را درگیر می‌کند، لذا به دنبال چیزی است که از بین نرود و ما را به آرامش و وسعت برساند. عمل صالح تنها چیزی است که باقی است و به فرد ضرر نمی‌رساند و لذت و خوشی آن در دو دنیا امتداد دارد. « **ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق» (**النحل: 96**).**

مستند قرآنی روایی، روایت سوم:

**«...فَمَن کَانَ یَرجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلیَعمَل عَمَلاً صَٰلِحًا وَ لَا یُشرِک بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦ أَحَدَاۢ» (کهف/110)**

"پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک نکند."

امیرالمومنینمی‌فرماید: **"کَفَاکَ مِنْ عَقْلِکَ مَا أَوْضَحَ لَکَ سُبُلَ غَیِّکَ مِنْ رُشْدِک**"؛ اگر عقل بتواند میان راه حق و گمراهی فرق بگذارد، خود به تنهایی برای هدایت و رستگاری انسان کافی است. (**نهج البلاغه/ح413**)

بخش دوم: عقل‌نما

نکراء یا شیطنت، عقل اسیر هوای نفس است.

نکراء در لغت: منکر و زشت و قبیح؛ کار سخت؛ نکراء به معنای دهاء، یعنی: فتنه و زیرکی که با نیرنگ و فریب همراه باشد.

قال أمیرالمومنین: "**واللَّهِ مَا مُعَاوِیَةُ بِأَدْهَی مِنِّی وَ لَکِنَّهُ یَغْدِرُ وَ یَفْجُرُ...؛** به خدا قسم معاویه از من زیرک‌تر نیست، ولی او خیانتکار و گناهکار است ... .

امیرالمومنینفرمودند: **"لو لا کراهیة الغدر کنت من أدْهی الناس...؛** اگر نبود که خیانت ناشایسته بود، من زیرک‌ترین مردم بودم..." (مرآه العقول 10/324)

شیطان در لغت: (شَطَنَ) أی بَعُدَ؛ دور بودن از رحمت الهی.

کار معاویه و امثال او تماماً جاهلانه و فریبکارانه است و تنها از ظاهری زیبا و پیروزمندانه برخوردار است، اما باطنی زشت و شکست‌خورده دارد.

کار دنیا همیشه زیبا و فریبنده است؛ قال امیرالمومنین: **مَثَلُ الدُّنْیا کَمَثَلِ الْحَیَّةِ، لَیِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِی جَوْفِهَا، یَهْوِی إِلَیْهَا الْغِرُّ الْجَاهِلُ، وَیَحْذَرُهَا ذُو اللُّبِّ الْعَاقِلُ."**

" داستان دنیا مانند مار است؛ ظاهری نرم و فریبنده دارد، اما درونش زهر کشنده‌ای نهفته است. نادانان به‌سوی آن جذب می‌شوند، در حالی که خردمندان از آن دوری می‌گزینند."(نهج البلاغه/ح **115**)

امیرالمومنیندر طی نامه­ای به معاویه چنین بیان می­کند:

**«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَتْنِی مِنْکَ مَوْعِظَةٌ مُوصَّلَةٌ وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ، نَمَّقْتَهَا بِضَلَالِکَ وَأَمْضَیْتَهَا بِسُوءِ رَأْیِکَ، وَکَتَبَ أَمْرِیءٍ لَیْسَ لَهُ بَصَرٌ یَهْدِیهِ وَلاَ قَائِدٌ یَرْشِدُهُ. قَدْ دَعَاهُ هَوَاهُ فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ ضَلاَلُهُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لَاغِطاً، وَضَلَّ خَابِطاً.»**

"اما بعد، به من از جانب تو نامه‌ای موعظه‌آمیز و مزین شده رسید، که آن را با گمراهی‌ات آراسته بودی و با سوء تدبیرت اجرا کرده بودی. این نامه نوشته‌ی کسی است که نه بینایی برای هدایت دارد و نه رهبری که او را به راه راست ببرد. او را هوا و هوس خوانده است و او پاسخ داده است، و گمراهی او را رهبری کرده است و او از آن پیروی کرده است، پس بیهوده سخن می‌گوید و در تاریکی گمراه است."(نهج البلاغه/نامه**7)**

**قال أمیرالمومنین: "وَلَکِنْ کُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ وَ کُلُّ فُجَرَةٍ کُفَرَةٌ وَ لِکُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ اللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَةِ وَ لاَ أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَةِ"؛** (نهج البلاغه /خ200)

... ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. روز رستاخیز، در دست هر حیله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود. به خدا سوگند، من با فریب‌کاری غافلگیر نمی‌شوم و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد."